



شرح جامع متون فقه (ویژه کانون وکلا)

شامل:

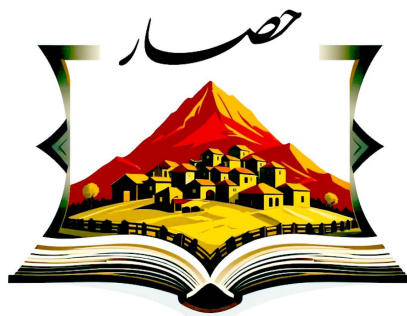
معنی واژگان
ترجمه ساده و قابل فهم به همراه توضیحات اندک
ذکر متن به صورت جملات کوتاه
تفکیک موضوعی

مؤلف:

دکتر علی پیردهی

چاپ اول - ۱۴۰۵

انتشارات
اندیشه ارشد



گروه آموزشی و حقوقی حصار

برگزاری دوره های جامع (با نام دوره آلفا)، برای آزمون های وکالت، قضاوت، سردفتری، ارشد و دکتری

برگزاری دوره های نکته تست (با نام دوره مدیا تست)، برای آزمون های وکالت، قضاوت، سردفتری، ارشد و دکتری

ارائه مشاوره های تخصصی آموزشی و آزمونی برای دانشجویان و داوطلبان محترم

برگزاری دوره های کاربردی مجازی و حضوری در سراسر کشور برای و کارآموزها، وکلا و قضات محترم

برگزاری همایش های حقوقی در زمینه آموزشی و کاربردی در سراسر کشور

قبول پرونده های تخصصی در زمینه های حقوقی و کیفری با تیم تخصصی گروه آموزشی حصار



۰۹۹۳-۹۹۹۹-۷۵۱

۰۹۹۳-۹۹۹۹-۷۸۱



hesarbook.com



[dr.sattari.behzad](https://www.instagram.com/dr.sattari.behzad)



t.me/amoozesh_low

فهرست

باب وکالت.....	۷
کتاب قضا.....	۵۳
الفصل الأول: فی کتاب قاضٍ إلى قاضٍ.....	۱۶۷
فصل اول: در کتابت قاضی به قاضی.....	۱۶۷
الفصل الثانی: فی المقاصه.....	۱۷۹
فصل دوم: در تقاض.....	۱۷۹
کتاب الشهادات.....	۱۹۹

باب وکالت

ماهیت وکالت

وَهِيَ تَفْوِيضٌ^۱ أَمْرٍ إِلَى الْغَيْرِ

وکالت، واگذار کردن کاری به دیگری است (یعنی انجام کاری مثل فروش خانه و... را به دیگری سپردن)

لِيَعْمَلَ لَهُ حَالٌ حَيَاتُهُ^۲،

تا آن را برای موکل در زمان حیات موکل، انجام دهد؛ (چنانچه انجام کار توسط دیگری بعد از مرگ متوفی باشد به آن وصایت یا وصیت عهدی گویند).

أَوْ إِرْجَاعُ تَمْشِيَةٍ^۳ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَيْهِ لَهُ حَالُهَا .

یا کاری را برای موکل تا زمانی که موکل زنده است، راه ببیاندازد.

عقد وکالت و قالب های ساختمان عقد^۴

۱ - به صورت لفظی

وَهِيَ عَقْدٌ ،

وکالت عقدی است،

يَحْتَاجُ إِلَى إِجْبَابٍ ،

که به ایجاب احتیاج دارد،

بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَقْصُودِ ،

وایجاب با هر لفظی که دلالت بر این مقصود کند واقع می شود.

^۱ سپردن

^۲ تا زمان زنده بودن موکل

^۳ راه انداختن کار

^۴ وکالت عقد است که ایجاب و قبول آن به صورت های لفظی و صیغه مخصوص مثل انت و کیلی یا وکلتک یا فوضتک و نیز به صورت صیغه غیر مخصوص و معاطات و عملی واقع می شود و نیز به نحو کتبی و حتی به صورت استفهامی یا پرسشی منعقد می شود.

کقوله^۱: «وگلتک^۲»

مانند قول او: «تو را وکیل نمودم» (یعنی صیغه وکالت باید به صورت ماضی باشد به صورت مضارع یا مستقبل که وکالت باطل می شود، مثلاً اگر بگوید تو را وکیل می کنم یا وکیل خواهم کرد باطل است).

أَوْ «أَنْتَ وَكيلي فِي كَذَا»^۳

یا «تو وکیل منی در فلان کار»

أَوْ «فَوْضتَهُ^۴ إِلَيْكَ» وَ نَحْوَهَا^۵

یا «به تو سپردم آن را» و مانند اینها.

بَلْ الظَّاهِرُ كَفَايَةُ قَوْلِهِ : «بِعْ دَارِي»

بلکه ظاهراً کافی است اگر بگوید گفته او: «خانه‌ام را بفروش»

و قبول، بکلّ ما دلّ علی الرضا به

و به قبول احتیاج دارد، و قبول نیز با هر چیزی که دلالت بر رضایت به ایجاب کند می باشد.

بل الظاهر أنّه يكفي فيه فعلٌ مّا وكلّ فيه^۶ بعد الإيجاب

بلکه در ظاهراً کفایت می کند کاری که در آن به او وکالت داده شده، پس از ایجاب، انجام دهد.

۲- به صورت معاطاتی

بل الأقوى وقوعها بالمعاطاة^۷

بلکه اقوی آن است که وکالت به صورت معاطات واقع می شود.

^۱ حال حیات موکل

^۲ تو را وکیل کردم

^۳ فلان کار

^۴ آن را به تو سپردم

^۵ چیزهای شبیه به آن

^۶ انجام دادن

^۷ در آنچه وکیل کرده است. همان موضوع و متعلق وکالت است

^۸ داد و ستد

بأن سلم^۱ إليه متاعاً^۲، ليبيعه^۳، فتسلمه^۴ لذلك

به این صورت که تسلیم کند به او کالایی را، تا آنرا بفروشد، و او آنرا برای فروش بگیرد.

۳- به صورت کتبی

بل لا يبعد تحقّقها بالكتابة من طرف الموكل؛

بلکه بعید نیست که وکالت با کتابت (نوشتن نامه) از سوی موکل تحقق یابد،

والرضا بما فيها من طرف الوكيل

و نیز با رضایت از سوی وکیل به آنچه که در آن نامه هست.

وإن تأخّر وصولها إليه مدّة،

گرچه آن نامه مدتی دیر به او برسد.

فلا يعتبر فيها الموالاة^۵ بين إيجابها وقبولها

پس موالات بین ایجاب و قبول در وکالت شرط نیست (یعنی در عقد وکالت شرط نیست بلافاصله

پس از ایجاب قبول بیاید)

و بالجملة^۶؛ يتسع^۷ الأمر فيها بما لا يتسع في غيرها^۸

خلاصه آنکه، در وکالت توسعه ای وجود دارد که در غیر وکالت چنین توسعه ای نیست (یعنی عقد

وکالت با هر شکلی اعم از لفظی با صیغه ویژه یا صیغه غیرمنحصر به صورت عملی یا معاطاتی و

نوشتن نامه واقع می شود درحالی که سایر عقود اینگونه نیستند.)

^۱ تسلیم کند

^۲ کالایی را

^۳ تا آنرا بفروشد

^۴ آن را بگیرد

^۵ پیایی هم آمدن

^۶ خلاصه

^۷ توسعه داد

^۸ غیر از وکالت

۴- به صورت استفهامی یا پرسشی

حَتَّى أَنَّهُ لَوْ قَالَ الْوَكِيلُ:

حتی اگر وکیل گفت:

«أَنَا وَكَيْلُكَ فِي بَيْعِ دَارِكَ؟» مستفهماً^۱

«آیا من در فروش خانهات وکیل هستم؟» به صورت استفهامی (پرسشی)

فَقَالَ: «نَعَمْ» صح و تم؛^۲

در پاسخ بگوید: بله، عقد صحیح و تام می شود،

وَإِنْ لَمْ نَكْتَفِ بِمَثَلِهِ فِي سَائِرِ الْعُقُودِ.

هرچند مثل آنرا در سایر عقود کافی ندانسته ایم (یعنی در سایر عقود نمی توان ایجاب و قبول را به صورت پرسشی واقع ساخت).

تنبیذ در وکالت^۴

(مسأله ۱): یَشْتَرَطُ فِيهَا عَلَى الْأَحْوَاطِ التَّنْجِيزَ

در وکالت بنا بر احتیاط منجز بودن (قطعیت) شرط است

۱. با حالت پرسشی

۲. تام می شود

۳. هر چند کافی ندانسته ایم

۴. تنبیز یعنی منجز و قطعی بودن که در مقابل آن تعلیق یا معلق بودن است، یکی از شرایط عقد وکالت آن است که عقد وکالت باید منجز و قطعی باشد، سوالی که مطرح است این است اولاً نشانه معلق بودن در جمله چیست؟ جواب آن است اصولاً کلمات «اذا، ان، لو، متی» که به معنی «الگو» است می باشد. و سوال بعدی آن است وقتی گفته می شود که عقد وکالت باید منجز باشد کدام رکن عقد وکالت، اصل عقد یا متعلق و موضوع عقد؟ در پاسخ می گوییم اصل عقد نه متعلق عقد وکالت. توضیح آنکه عقد وکالت دارای دو جز اصل عقد که همان ایجاب و قبول است مثل انت وکیلی یا وکلتک و متعلق عقد، یعنی موضوعی که عقد به آن تعلق گرفته است مثل اینکه بگوید: تو را وکیل کردم، بلافاصله می پرسیم در چه چیزی هر آنچه در پاسخ باید می شود متعلق وکالت مثل فروش خانه یا اجاره دادن مغازه و حال وقتی می گوییم وکالت باید منجز باشد، یعنی اصل عقد وکالت نباید بر چیزی معلق گردد موضوع و متعلق عقد وکالت معلق گردد اشکالی ندارد، حال سوال این است اصل عقرب وکالت چگونه ممکن است معلق شود، جواب آن است غالباً با این دو صورت عقد وکالت معلق می شود: ۱- عبارت تعلیقی «اذا، ان، لو و ...» ابتدای جمله بیاید و اینطور بگوید: اذا جاء علی من السفر وکلتک فی بیع داری، اگر علی از سفر آمد تو وکیل منی در فروش خانه ام. ۲- چنانچه صیغه وکالت به صورت مضارع و مستقبل بیاید؛ تو را وکیل می کنم یا تو را وکیل خواهیم کرد. به هر دو شکلش باطل است، فقط نکته ای که مطرح است این است که اگر موضوع وکالت معلق بر امری شود باطل نیست که قاعداً جمله تعلیقی یا معلق علیه جمله قرار می گیرد، انت وکیلی، فی بیع داری؛ اذا قدم زید. تو وکیل منی در فروش خانه ام، هرگاه زید آمد، صحیح است.

بمعنی عدم تعلیق أصل الوكالة علی شیء

(منجز بودن) به معنی معلق نکردن اصل وکالت بر امری است.

کقوله مثلاً: إذا قدم^۲ زید، أو أهل هلال الشهر^۳، وکلتک فی کذا.

همانند گفته اش مثلاً: «اگر زید آمد یا اگر هلال اول ماه رویت شد تو را در فلان کار وکیل کردم».

نعم، لا بأس^۴ بتعلیق متعلقها^۵

البته معلق کردن متعلق وکالت هیچ اشکالی ندارد. (متعلق وکالت یعنی آن موضوعی که وکیل قرار است انجام دهد را گویند، مثل فروش خانه، اجاره دادن خانه، انعقاد عقد و ...)

کقوله: أنت وکیل، فی أن تبیع^۶ داری^۷، إذا قدم زید

همانند گفته اش: تو وکیل من هستی در این که خانه ام را بفروشی، هرگاه زید آمد.

أو وکلتک فی شراء^۷ کذا فی وقت کذا.

یا ترا وکیل کردم در خریدن فلان کالا در فلان زمان (هرگاه آن وقت رسید).

شرایط مشترک بین وکیل و موکل

(مسأله ۲): یشتراط فی کلّ من الموکل و الوکیل، البلوغ و العقل و القصد و الاختیار

در هر یک از موکل و وکیل، بلوغ و عقل و قصد و اختیار شرط است

^۱. هرگاه، وقتی

^۲. آمد

^۳. هلال اول ماه رویت شد

^۴. هیچ اشکالی ندارد

^۵. موضوع وکالت

^۶. بفروشی

^۷. خانه ام

^۸. خریدن

۹. پاره ای از شرایط بین وکیل و موکل مشترک است، مثل بلوغ و عقل و قصد و اختیار، برخی دیگر از شرایط، جزء شرایط اختصاصی موکل است مثل جائز التصرف بودن، مالکیت و ولایت داشتن بر موضوع وکالت و نیز بعضی از شرایط مختص وکیل است مثل داشتن تمکن عقلی و شرعی از انجام موضوع وکالت، پاره ای از شرایط هم ناظر به موضوع وکالت یا عمل وکالت است مثل مشروع بودن عمل.

فلا يصح التوكيل^۱ ولا التوكّل^۲ من الصبي^۳ و المجنون و المكره.

پس وکیل نمودن و وکیل شدن بچه و دیوانه و مُکره صحیح نیست.

نعم، لا يشترط البلوغ في الوكيل في مجرد إجراء العقد على الأقرب

البتة بنابر اقرب در وکیل برای صرف اجرای عقد، بلوغ شرط نیست

فيصح توكيله فيه، إذا كان مميزاً، مراعيّاً للشرائط.

پس وکیل کردن صغیر در اجرای عقد، صحیح است، هرگاه متمیز بوده باشد، و شرایط عقد را مراعات کند.

شرایط اختصاصی موکل

۱- و يشترط^۴ في الموكل كونه جائز التصرف فيما و كل فيه

در موکل شرط است آنچه را که وکالت در آن می دهد، تصرفش در آن جایز باشد.

فلا يصح توكيل المحجور عليه لسفه أو فلس^۵

پس صحیح نیست وکالت بدهد کسی که به خاطر سفاهت یا ورشکستگی محجور شده است. یعنی در اموال خودش ممنوع التصرف شده است، مثلاً نمی تواند خرید و فروش کند).

فيما حجر عليهما فيه^۶، دون^۷ غيره كالطلاق

پس در آنچه که از آن محجور شده است یعنی امر مالی نمی تواند به دیگری وکالت دهد اما نه در امر غیر مالی مانند طلاق. (چون طلاق امر غیر مالی است سفیه و مفلس می تواند به دیگری وکالت دهد).

^۱ وکالت دادن (توسط موکل)

^۲ وکیل شدن، پذیرش وکالت از سوی موکل

^۳ کودک

^۴ شرط است

^۵ ورشکستگی

^۶ در اموری که در آن محجور شده اند

^۷ الا، مگر، نه، کمتر

۲- وَأَنْ يَكُونَ إِيقَاعُهُ^۱ جَائِزاً لَهُ وَلَوْ بِالتَّسْبِيبِ

و این که واقع ساختن آن چیز برای موکل باید جایز باشد، هرچند با واسطه، باشد (یعنی هر چند در آن امر وکیل دیگر بگیرد).

فلا يصح منه

پس صحیح نیست

۱- التَّوَكُّيلُ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ

برای او وکیل گرفتن در عقد نکاح

۲- أَوْ ابْتِیَاعُ^۲ الصِّيدِ إِنْ كَانَ مُحَرَّمًا.

یا خریدن شکار در صورتی که مُحَرَّم باشد. (چون نکاح و خریدن شکار در حالت احرام برای محرم جایز نیست و از آنجایی که بر خودش ممنوع است، وکیل گرفتن برای محرم برای این دو کار صحیح نیست).

شرط اختصاصی وکیل

و فِي الْوَكِيلِ كَوْنُهُ مَتَمَكِّنًا عَقْلًا وَ شَرْعًا مِنْ مَبَاشَرَةٍ مَا تَوَكَّلَ فِيهِ^۳

و در وکیل شرط است که از حیث عقلی و شرعی قدرت داشته باشد نسبت به آنچه که وکالت پیدا کرده است مباحثراً انجام دهد،

فَلَا تَصَحُّ وَ كَالَهُ الْمَحْرَمِ فِيمَا لَا يَجُوزُ لَهُ،

پس صحیح نیست وکیل شدن محرم در اموری که برای او جایز نیست. (یعنی وکیل در اموری همانند موارد ذیل قدرت شرعی ندارد).

۱ - كَابْتِیَاعِ الصِّيدِ

مانند خریدن شکار

۲ - وَ إِمْسَاكِهِ^۴

و نگهداری آن شکار

^۱ واقع ساختن آن

^۲ خریدن شکار

^۳ در آنچه وکیل شده است

^۴ نگه داشتن

۳- و إيقاع عقد النكاح.

و واقع ساختن عقد نکاح.

شرط نبودن اسلام در وکیل

(مسأله ۳): لا يشترط في الوكيل الإسلام،

شرط نیست که وکیل مسلمان باشد،

فتصح و كاله الكافر بل و المرتد و إن كان عن فطره عن المسلم و الكافر

پس وکیل شدن کافر، حتی بالاتر از آن مرتد اگرچه فطری باشد از طرف مسلمان و کافر صحیح است.

إلّا فيما لا يصح وقوعه من الكافر،

مگر در موردی که انجام آن توسط کافر صحیح نیست،

۱- كابتياع المصحف^۱ لكافر،

مانند خریدن قرآن کریم برای کافری

۲- وكاستيفاء حق من المسلم،

و مانند استیفای حقی از مسلمان

۳- أو مخاصمة^۲ معه و إن كان ذلك لمسلم.

یا طرح نزاع با مسلمانی گرچه برای مسلمانی دیگر باشد.

صحت وکالت (وکیل شدن) محجور

(مسأله ۴): تصح وكاله المحجور عليه لسفه أو فلس عن غيرهما ممن لا حجر

عليه^۳.

وکیل شدن شخص محجور خواه به جهت سفاهت باشد یا ورشکستگی برای موکلی که خودش محجور نیست صحیح است (چون جایز التصرف بودن در امر مالی شرط اختصاصی موکل است نه

^۱. قرآن

^۲. طرح نزاع کردن

^۳. ۱. از کسی که محجور نیست

وکیل، از این رو موکل نباید ممنوع التصرف یا محجور در امر مالی باشد، اما اگر وکیل محجور باشد خللی به وکالت وی واقع نمی‌سازد).

جایز بودن توکیل صبی در وصیت به کارهای خیر

(مسأله ۵): لو جوزنا^۱ للصبی بعض التصرفات فی ماله

اگر برای بچه پاره ای از تصرفات را در مالش جایز بدانیم

کالوصیة بالمعروف^۲ لمن بلغ عشر سنین^۳

مانند وصیت کردن به کارهای معروف (کارنیک) برای کسی که ده ساله است.

جاز له التوکیل فیما جاز له^۴.

(یعنی) برای چنین پسری جایز است وکیل بگیرد در آن اموری که تصرف برایش جایز است.

استمرار شرایط وکیل و موکل در طول وکالت

(مسأله ۶): ما کان شرطاً فی الموکل و الوکیل ابتداء، شرط فیهما استدامة^۵

آنچه که در موکل و وکیل در ابتدا شرط است، در ادامه نیز برای موکل و وکیل شرط می‌باشد.

فلو جنّا^۶ أو اغمی علیهما^۷

پس اگر وکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شوند

أو حجر علی الموکل فیما وکل فیهِ

یا موکل نه وکیل در آنچه که وکالت داده محجور شود، (در امر مالی)

بطلت الوکالة علی الأحوط

بنابر احتیاط واجب وکالت باطل می‌شود. (از لحظه جنون یا اغماء باطل می‌شود نه قبل از آن،

یعنی منفسخ می‌شود).

۲. اگر جایز بدانیم

۳. کار نیک

۴. برای کسی که رسیده به سن ده

۵. برای او

۶. در ادامه

۷. هر دو مجنون شوند

۸. هر دو بیهوش شوند

ولو زال^۱ المانع احتاج عودها^۲ إلى توكيل جديد.

واگر مانع بر طرف شود بازگشت وکالت توكيل جديد احتياج دارد. (مثلاً مجنون افاقه پیدا کند آن وکالت قبلی از بین رفته است و بخواند مجدداً وکیل شود نیاز به عقد وکالت جدید دارد).

شرايط موضوع وکالت و شرط اختصاصی دیگر موکل (۱)

(مسأله ۷): يشترط فيما وكّل فيه

شرط است که موضوع وکالت

۱- أن يكون سائناً في نفسه^۳

ذاتاً جایز (مشروع) باشد.

وأن يكون للموكل سلطنته شرعياً على إيقاعه

و اینکه موکل قدرت شرعی بر واقع ساختن آن داشته باشد.

فلا توكيل في المعاصي كالغصب و السرقة والقمار ونحوها،

بنابراین وکیل گرفتن برای انجام گناه صحیح نیست مثل غصب و دزدی و قمار و مثل آنها (چون شرط است موضوع وکالت سائناً فی نفسه باشد یعنی ذاتاً مشروع باشد)،

ولا على بيع مال الغير من دون ولاية^۴ عليه.

و نیز وکالت دادن برای فروش مال دیگری بدون آن که ولایتی بر آن داشته باشد صحیح نیست. چون شرط است موکل بر انجام موضوع وکالت سلطنت و ولایت داشته باشد مثلاً خودش باید مالک شی باشد تا آن شی را برای فروش به دیگری وکالت دهد).

^۴ برطرف شود

^۵ بازگشت آن

۱. در مسئله ۷ امام خمینی (ره) در ابتدا به چهار موضوع اشاره می‌کند که موضوع اول آن با سومی و موضوع دوم آن با چهارمی ارتباط و تناسب دارد. موضوع اول سائناً فی نفسه است یعنی عمل وکالت باید ذاتاً مشروع باشد با موضوع سوم یعنی لا توكيل في المعاصي مرتبط است. موضوع دوم که اشاره می‌کند در خصوص شرط اختصاصی دیگر موکل است که معتقدند موکل باید نسبت به موضوعی که قصد دارد به دیگری وکالت دهد باید بر آن سلطنت و قدرت داشته باشد که با موضوع چهارم یعنی داشتن ولایت ارتباط دارد.

۲. ذاتاً مشروع باشد.

۳. هرگاه کسی به دیگری وکالت دهد و بگوید مال دیگری را برای من بفروش، این وکالت اگر به نحو جزئی یا خاص و مستقل باشد، چون عقلاً و شرعاً امکان آن اکنون وجود ندارد باطل است چون مال غیر است نه مال موکل، ولی اگر وکالت به صورت کلی باشد به گونه‌ای که آینده نیز ممکن گردد یعنی مانع برطرف گردد و آن غیر مال خودش را به موکل تملیک کند، اگر وکالت به نحوی باشد که هم شامل مقدمه یعنی خریدن از غیر برای موکل و هم شامل ذی المقدمه یعنی فروختن برای موکل گردد این وکالت صحیح است هرچند الان امکان آن نباشد.

ولا تعتبر القدرة عليه خارجاً مع كونه مما يصح وقوعه منه شرعاً

قدرت داشتن موکل بر انجام دادن موضوع وکالت شرط نیست با این که وقوع آن از سوی او شرعاً صحیح است. (یعنی شرط صحت وکالت دادن این نیست که شخص موکل خودش قدرت انجام موضوع وکالت را داشته باشد تا به دیگری بتواند وکالت دهد).

فيجوز لمن لم يقدر على أخذ ماله من غاصب أن يوكل فيه^۱ من يقدر عليه^۲

بنابراین کسی که قدرت گرفتن مالش را از غاصب ندارد، جایز است که کسی را که بر آن قدرت دارد، وکیل نماید.

جایز نبودن توکیل در کارهایی که عقلاً و شرعاً ممکن نیست مگر پس از زوال مانع

(مسأله ۸): لو لم يتمكن^۲ شرعاً أو عقلاً من إيقاع أمر^۳،

اگر وکیل بگیرد برای انجام کاری که به لحاظ شرعی و یا به لحاظ عقلی ممکن نیست، (مثل آنکه به کسی وکالت بدهد زنی را که دارای شوهر است به نکاح او درآورد، در حالی که در حال حاضر شرعاً امکان ندارد).

إلا بعد حصول أمر غير حاصل حين التوكيل.

مگر بعد از واقع شدن امری که در زمان وکالت دادن ممکن نبود. (مثلاً آن زن از شوهرش جدا شود).

كتطبيق امرأة^۴ لم تكن في حبالته^۵،

مثل اینکه وکیل بگیرد برای طلاق دادن زنی که همسرش نیست،

وتزويج من كانت مزوجة أو معتدة^۵، ونحو ذلك.

و یا وکیل بگیرد، زنی را برای او تزویج کند که در عقد دیگری و یا در عده دیگری است.

۱. وکیل کند بر آن

۲. ممکن نباشد

۳. مثل طلاق دادن زنی

۴. در زوجیت وی

۵. دارای عده

فلا إشكال فی جواز التوكيل فيه تبعاً لما تمكّن منه^۱

هیچ اشکالی نیست در جایز بودن چنین وکالتی برای بعد از منتفی شدن مانع و به تبع از بین رفتن مانع و ممکن شدن آن

بأن یوكله فی إيقاع المرتّب علیه^۲ ثم إيقاع ما رتبّ علیه^۳، بأن یوكله مثلاً فی تزویج امرأة له ثم طلاقها أو شراء مال ثم^۴ بیعه ونحو ذلك.

مثل این که وکیل بگیرد در ابتدا مقدمه آن عمل را انجام دهد سپس ذی المقدمه (یعنی خود عمل اصلی) را انجام دهد. مثل این که او را وکیل کند که در ابتدا زنی را به زوجیت وی درآورد سپس او را طلاق دهد یا در ابتدا مالی را برای او بخرد و سپس آن را بفروشد و امثال این ها.

كما أنّ الظاهر جوازه لو وقعت الوكالة علی کلی یكون هو من مصاديقه

در ظاهر چنین وکالتی جایز است که اگر وکالت به صورت کلی واقع شود و مثال های بالا یکی از مصادیق آن کلی باشد.

كما^۵ لو وکله علی جمیع اموره،

مثل اینکه او را وکیل در همه امور خودش کند. (یعنی به صورت عام و کلی وکالت دهد به گونه‌ای که شامل آینده نیز گردد، یعنی گرچه الان ممکن نیست ولی در آینده ممکن است بشود چون عام و کلی است این وکالت صحیح است).

فیكون وکیلاً فی المتجدد فی ملکه بهبه^۶ أو إرث بیعاً ورهنأ و غیرهما.

که در این صورت وکیل در اموالی که از نو از طریق ارث یا هبه یا بیع یا رهن یا غیر این ها در آینده وارد ملک موکل خواهد شد و فعلاً ملک او نیست خواهد بود.

و أما التوكيل استقلالاً فی خصوصه من دون التوكيل فی المرتّب علیه،

اما وکیل گرفتن مستقلاً در انجام خصوص آن گونه کارها بدون گرفتن وکیل در انجام مقدمه آن

^۱ به تبع آنچه ممکن شده است

^۲ مقدمه

^۳ ذی المقدمه (نتیجه)

^۴ سپس

^۵ همانطور که

ففيه إشكال، بل الظاهر عدم الصحة.

و یا بدون حصول آن مقدمه محل اشکال است بلکه ظاهراً این است که صحیح نباشد. مثلاً بگوید تو وکیل منی مال فلانی رو برا من بفروش، در حالی که او را وکیل در خریدن مال نکرد فقط وکیل در انجام ذی المقدمه یعنی فروختن کرد نه وکیل در مقدمه، یعنی خریدن)

من غیر فرق^۱ بین ما کان المرتب علیه غیر قابل للتوکیل کانقضاء العده^۲ أو قابلاً^۳ فرقی ندارد که مقدمه اش قابل توکیل نباشد مثل به سر رسیدن عده و یا قابل (توکیل) باشد.

فلا يجوز أن يوكل^۴ فی تزویج المعتدة بعد انقضاء عدتها

پس جایز نیست کسی را وکیل کند در اینکه زنی را که در عده است بعد از عده اش

و المزوجة^۴ بعد طلاقها

و زنی را که شوهر دارد بعد از طلاق شوهرش به عقد وی درآورد.

وكذا فی طلاق زوجة سینکحها^۵،

و همچنین زنی که هنوز برای خود نکاح نکرده است طلاق دهد.

أو بیع متاع سیشتریه^۶ ونحو ذلك

و یا کالایی را که بعداً خواهد خرید برایش بفروشد و امثال این ها. (چون در همه موارد یاد شده فقط وکیل در ذی المقدمه و نتیجه بود، وکیل در مقدمه نبود، این وکالت باطل است).

قابل تفویض بودن و نبودن موضوع وکالت

(مساله ۹): یشرط فی الموکل فيه أن یكون قابلاً للتفویض إلى الغير

شرط است که مورد وکالت قابل تفویض به دیگری باشد.

^۱. فرقی ندارد

^۲. یا قابلیت داشته باشد

^۳. وکالت بدهد

^۴. به زوجیت درآورد

^۵. به نکاح خود خواهد درآورد

^۶. خواهد خرید

بأن لم يعتبر^۱ فيه المباشرة من الموكل

به اینکه مباشرت موکل در آن شرط نباشد.

فلو تقبل^۲ عملاً بقيد المباشرة لا يصح التوكيل فيه

پس اگر عملی قبولی آن به قید مباشرت است توکیل در آن صحیح نیست. (یعنی انجام آن عمل قائم به شخص است و خودش باید انجام دهد).

و أما العبادات البدنية كالصلاة والصيام^۳ والحج وغيرها - فلا يصح فيها التوكيل

اما وکالت دادن برای انجام عبادت های بدنی مانند نماز و روزه و حج و غیر این ها صحیح نیست. (چون این اعمال عبادی به قید مباشرت است که قابل توکیل نیست).

و إن فرض صحة النيابة فيها عن الحي^۴، كالحج عن العاجز أو عن الميت كالصلاة وغيرها

هرچند فرضی شود که نیابت در آنها از زنده صحیح باشد مانند حج از شخص عاجز، یا از میت مانند نماز و غیر این ها

فإن النيابة غير الوكالة اعتباراً.

زیرا نیابت اعتباراً غیر از وکالت است.

نعم، تصح الوكالة في العبادات المالية الزكاة والخمس والكفارات إخراجاً^۵ وإيصالاً إلى المستحق^۶.

البته وکالت در عبادت های مالی مانند زکات و خمس و کفارات خواه در خارج نمودن آن (حساب کردن خمس و زکات) و چه در رساندن آن به مستحق صحیح است.

^۳. شرط نباشد

^۲. پس اگر قبول کند

^۳. همانند نماز و روزه

^۴. از سوی زنده

^۱. خارج کردن (یعنی محاسبه نمودن میزان زکات و خمس و کفارات)

^۲. رساندن به مستحق (صاحب حق)

جواز توکیل در کلیه عقود

(مساله ۱۰): یصح التوکیل فی جمیع العقود، کالبيع، والصلح، والإجارة، والهبة، و العارية، والوديعة، والمضاربة، والمزارعة، والمساقاة، والقرض، والرهن، والشركة، والضمان، والحوالة، والكفالة، والوكالة، والنكاح إيجاباً وقبولاً فی الجمیع وکیل گرفتن در تمام عقدها مانند بیع و صلح و اجاره و هبه و عاریه و ودیعه و مضاربه و مزارعه و مساقات و قرض و رهن و شرکت و ضمان و حواله و کفالت و وکالت و نکاح، صحیح است چه از جهت ایجاب و چه از جهت قبول در همه این ها.

وكذا فی الوصیة و الوقف و الطلاق و الإبراء، والأخذ بالشفعة وإسقاطها، وفسخ العقد فی موارد ثبوت الخيار وإسقاطه. و همچنین وکیل گرفتن در وصیت و وقف و طلاق و ابراء و اخذ به شفعه و اسقاط آن و فسخ عقد در موارد ثبوت خيار و اسقاط خيار، صحیح است.

والظاهر صحته فی الرجوع إلى المطلقة الرجعية ظاهراً گرفتن وکیل در رجوع به مطلقه رجعیه صحیح است،

إذا أوقعه علی وجه

البته این در صورتی است که توکیل را به نحوی انجام دهد

لم یکن^۱ صرف التوکیل تمسكاً بالزوجیة

که صرف وکیل گرفتن تمسک به زوجیت نباشد (اینگونه نباشد که وقتی گفت تو وکیل منی از سمت من به همسر من رجوع را اعلام کنی، نفس این عمل خودش رجوع به حساب نیاید).

حتى یرتفع به متعلق الوكالة^۲.

چون موضوع وکالت از بین می رود.

ولا یبعد صحته فی النذر و العهد والظهار^۳.

بعید نیست که توکیل در نذر و عهد وظهار صحیح باشد.

۱. به گونه ای نباشد

۲. متعلق وکالت از بین برود

۳. مرد پشت همسرش را بزند و بگوید پشت تو همانند پشت مادرم، خواهرم و یا دخترم است، نوعی طلاق محسوب شده است.

ولا يصح في اليمين و اللعان و الإيلاء^۱ و الشهادة و الإقرار؛
اما (وکالت) در سوگند و لعان و ایلاء و شهادت و اقرار صحیح نیست
على إشکال فی الأخير.
اگرچه صحیح نبودن توکیل در اقرار محل اشکال هست.

صحت وکالت در قبض و اقباض و اداء دین

(مسأله ۱۱): يصح التوكيل في القبض و الاقباض في موارد لزومهما
صحیح است وکیل گرفتن در قبض و اقباض در مواردی که قبض و اقباض لازم است،
كما في الرهن و القرض و الصرف^۲ بالنسبة إلى العوضين
همانند رهن و قرض و صرف نسبت به عوض و معوض
والسلم^۳ بالنسبة إلى الثمن
و بیع سلف نسبت به ثمن

و فی إيفاء^۴ الديون واستيفائها وغيرها.
و ادای دیون و گرفتن آنها و غیر این ها

جواز وکالت در طلاق در حالت های مختلف

(مسأله ۱۲): يجوز التوكيل في الطلاق، غائباً كان الزوج أم^۵ حاضراً
وکیل گرفتن در طلاق جایز است خواه اینکه شوهر حاضر باشد یا غائب
بل يجوز توكيل الزوجة في أن تطلق نفسها بنفسها^۶
بلکه جایز است وکیل نمودن زوجه به این که خودش را طلاق دهد

۲. قسم بر ترک همبستری با زوجه خویش

۲. خرید و فروش طلا در برابر طلا یا طلا در برابر نقره و یا نقره در برابر نقره که شرط صحت آن تقابض یا قبض و اقباض در مجلس عقد است.

۳. سلام یا سلف همان پیش فروش است که شرط آن اقباض ثمن توسط مشتری به بایع است.

۳. قسم بر ترک همبستری با زوجه خویش

۲. یا

۳. خودش، خودش را طلاق دهد.

أوبأن توكل الغير عن الزوج أوعن نفسه

یا زوجه به دیگری از طرف شوهر یا خودش وکالت دهد تا وی را طلاق دهد چنین وکالتی جایز می باشد.

جواز وکالت در حیازت مباحات

(مسأله ۱۳) تجوز الوكالة فی حیازة المباح

وکالت در حیازت مباح جایز است.

كالاستقاء^۱ والاحتطاب^۲ وغيرهما

مانند طلب و تهیه آب و جمع کردن هیزم و غیر این ها

فإذا وکل شخصاً فیها و قد حاز بعنوان الوكالة عنه

پس اگر برای حیازت مباحات شخصی را وکالت دهد و او به عنوان وکالت از طرف موکل حیازت کند،

صار ملكاً له.

ملك موكل می شود.

شرط است مورد وکالت معین باشد

(مسأله ۱۴): يشترط فی الموكل فيه التعین؛

شرط است که مورد وکالت تعیین شود، (یعنی وکیل چه کار مشخصی انجام دهد).

بأن لا يكون مجهولاً أو مبهماً

به گونه ایی که مجهول یا مبهم نباشد

فلو قال: «و کلتک علی أمر من الأمور» لم یصح

پس اگر بگوید: «به تو در یکی از کارها وکالت دادم» (وکالت) صحیح نیست.

۱. تهیه کردن آب

۲. جمع کردن هیزم

نعم، لا بأس بالتعميم والإطلاق كما يأتي.

البتة وكالت دادن به نحو عام و مطلق هیچ اشکالی ندارد همانطور که می آید.

اقسام وکالت

(مسأله ۱۵): وکالة: إما خاصة وإما عامة، وإما مطلقه

وکالت یا خاص است و یا عام است و یا مطلق

فالاولی: ما تعلقت بتصرف 'معین فی شیء معین

اولی (وکالت خاص) یعنی تصرف معینی در شی معینی

كما إذا وكله فی شراء بیت معین

مانند اینکه به او در خریدن خانه معینی وکالت دهد. (خریدن یک عمل حقوقی یا تصرف خاص و معین است و بیت معین متعلق یا شی خاص و معین است).

و هذا مما لا اشکال فی صحته

این نوع از وکالت از مواردی است که هیچ اشکالی در صحیح بودن آن نیست.

۲-الثانیة: إما عامة من جهة التصرف و خاصة من جهة المتعلق

دومی (وکالت عام): یا عام است از جهت تصرف و خاص است از جهت متعلق،

كما إذا وكله فی جميع التصرفات الممكنة فی داره المعینة^۱

مانند اینکه به او در تمام تصرفات ممکن در خانه معینی وکالت دهد. (مثلا تو وکیل منی هرگونه عمل حقوقی (فروش، صلح و ...) نسبت به این خانه معین انجام بدهی).

^۱ مقصود از تصرف یعنی عمل حقوقی مثل بیع و صلح و اجاره و ... و منظور از متعلق یعنی اموال و اشیا مثل خانه، باغ، ماشین و ... - وکالت خاص که فقط یک مصداق دارد یعنی از جهت تصرف و عمل حقوقی یک عمل حقوقی معین مثل بیع و صلح و ... نسبت به یک شی خاص و معین مثلا یک خانه معین باشد یعنی هم از جهت تصرف خاص و معین و هم نسبت به متعلق یعنی شی یا مال معین .

^۲ یعنی هر گونه عمل حقوقی

^۳ خانه معین

۴. وکالت عام اولاً سه مصداق دارد. یا از جهت تصرف و عمل حقوقی عام جمیع است اما از جهت متعلق یا و اشیا خاص و معین ، تو وکیل منی هر عمل حقوقی نسبت به این خانه ام انجام بدهی، یا از حیث تصرف و عمل حقوقی خاص و معین است اما از حیث متعلق عام و جمیع. تو وکیل منی بفروشی همه اموال را ، گاهی اوقات از هر دو جهت عام است، تو وکیل منی هرگونه تصرف انجام دهی نسبت به جمیع اموال، ثانیاً اینکه بارزترین نشانه وکالت عام کلمه جمیع است یعنی اصولاً کلمه جمیع حاکی از وکالت عام است یا جمیع التصرفات الممكنة و یا جمیع ما یملکه.